

عمروبن بحر جاحظ

(۵۱۵۰-۲۵۵)

(م۷۶۷-۸۶۸)

ادیب فیلسوف (بخش نخست)

آقای دکتر محسن جهانگیری

استاد دانشگاه تهران

(از ص ۱ تا ۱۶)

تاریخ دریافت: ۹۰/۰۴/۰۵

تاریخ پذیرش: ۹۰/۰۶/۲۰

چکیده

جاحظ مانند ولتر، نویسنده سرشناس فرانسوی، ادیب فیلسوف است، یعنی بعد ادبی اوی بر بعد فلسفی اش غالب است. او مانند سایر ادبیان و نویسنندگان بزرگ جهان به همه علوم و معارف عصرش اعم از فلسفه و کلام و سیاست و اقسام و الوان آداب و ادبیان و مذاهب اشراف داشته و در برخی از آنها ماهر و حاذق بوده و کتاب و رساله نوشته است. بزرگترین امتیاز جاحظ در میان نویسنندگان عهد قدیم در این است که او مانند نویسنندگان معروف عهد جدید و معاصر درباره واقعیات زندگی و مسائل روز جامعه از قبیل برتری نژادی، اختلافات دینی و مذهبی و خصوصیات صنفی و حتی اخلاق و رفتار افراد اندیشه‌یده و به جامعه‌ای آرمانی و بهاصطلاح مدنیه فاضله عنایت نکرده است. او نمی‌خواسته در ذهن خود جامعه‌ای آرمانی بسازد و انسانها را به سوی آن سوق دهد، بلکه وجهه همتتش تنها شناختن و شناساندن جامعه موجود عصرش بوده است. او در تفکرات و تأملات فلسفی خود نیز مانند فیلسوفان طبیعت‌شناس یونان پیش از سقراط درباره واقعیات محسوس و ملموس اندیشه‌یده و از تفکر و بحث درخصوص کلیات و انتزاعیات ماورای حس و محسوسات خودداری کرده است. جاحظ نویسنده و فیلسوفی شاد و خندان بوده، به تمام شئون حیات عشق می‌ورزیده و مانند ولتر هم خود می‌خندیده و هم دیگران را می‌خندانده است.

واژه‌های کلیدی: جامعه‌ای آرمانی، جامعه‌ای واقعی، انتزاعیات، واقعیات، اختلافات

دینی، اختلافات نژادی، خصوصیات شخصی، ادبی-فلسفی

مقدمه

ابوعثمان عمرو بن بحر بن محبوب بن فَزَارَةِ كِنَانِي لَيْشِي (ابن خلّakan، ۱۲۹۷ - ۱۳۹۰) (منسوب به لَيْثِ بْنِ بَكْرِ بْنِ عَبْدِ مَنَافِ بْنِ كِنَانَةِ بْنِ حُزَيْمَةِ) معروف به جاحظ؛ به روایتی از صُلْبِ كِنَانِيَانَ بوده است (یاقوت، ۱۳۳۰، ۷۴؛ ابن المرتضی، ۱۳۸۰، ۶۸). بنابراین می‌توان او را عرب خالص شناخت و به روایتی دیگر آزاد شده آنان، ابوالقالمَسْ عموَرَه بن قَلْعَ كِنَانِي فُقَيْمِي و یا فُقَمِي بوده است (یاقوت، همان). از آنجا که فزاره جد جاحظ سیاه بوده، این احتمال پیش آمده که او از نژاد سیاه و افریقایی بوده باشد (بلات، دارالفکر، بیتا؛ سندوبی، ۱۳۵۰، ۱۱، ۱۴). جاحظ در زبان عربی به کسی گفته می‌شود که حدقه چشمش برآمده است و او را بدین جهت جاحظ نامیدند که چشماني مانند چشماني وزغ داشته، هر دو حدقه اش بیرون آمده بوده است. به همین مناسبت، او را حَدَقِي نیز خوانده‌اند (ابن خلّakan، همان؛ سمعانی، ۱۶۲/۳). برخی نوشته‌اند: او در جوانی و حتی در دوران پیری از لقب جاحظ کراحت داشته و می‌کوشیده اسم خود را عمرو بن بحر و بیشتر ابوعثمان معرفی کند. او گفته است، من کنیه ام را سه روز فراموش کردم تا به خانه آمدم و از خانواده پرسیدم، آنها گفتند ابوعثمان است (یاقوت، همان؛ خطیب، ۲۱۴). اما او در دوران پیری آحياناً خود را جاحظ هم خوانده است و گویا در این دوران مانعی نمی‌دیده که دوستانش هم وی را با این لقب بخوانند (جاحظ، البخلاء، ۱۹۴۸؛ ۱۹۵؛ بلات، ۱۰۰). حسن سندوبی توجه داده که پس از وی لقب جاحظ عنوان جامعیت فنون علم، اصناف آداب و اقسام و الوان بلاغات شناخته شد و عده‌ای از ارکان و اقطاب علم و ادب بدین لقب افتخار یافتند؛ ابوزید بلخی (فو ۵۲۲) جاحظ خراسان، ابن‌العمید (فو ۳۵۹) و یا محمود بن عزیز عارضی (فو ۵۲۱) جاحظ ثانی ملقب شدند (سندوبی، همان، ص ۱۸).

محل تولد: به اتفاق بصره بوده، ولی در تاریخ تولدش اختلاف است. برخی سال

۱۵۰ (یاقوت می‌نویسد: «جاحظ گفته است من یک سال از ابونواس بزرگترم. من آغاز سال ۱۵۰ متولد شدم، ابونواس در پایان آن»). یاقوت، همان، ص ۷۴، برخی ۱۵۵ (مرزبانی، نمره ۲۳۰)، و برخی دیگر سال ۱۶۰ (ذهبی، ۱۹۶۰؛ ۲۵۶؛ شفیق جبری، ۱۹۳۲) هجری قمری نوشته‌اند.

از خانواده و دوران طفولیت وی اطّلاع مفصلی به دست نیامد. ظاهراً از خانواده فقرا بوده است. جاحظ در کودکی پدرش را از دست داده و در تحت تکفل و سرپرستی مادرش نشو و نما یافته و در شهر بصره به مکتبخانه رفته و دانش آموخته است.

دوران دانش آموزی و شدت علاقه‌اش به دانش از خاطراتی که این دوره را به تصویر کشیده پیداست. او در اثر فقر و تنگدستی در ضمن تحصیل علم ناگزیر به کسب و کار هم پرداخته است؛ در بصره در کنار رود سیحان (رویدی در بصره) نان و ماهی می‌فروخته است (مرزبانی، همان؛ یاقوت، همان، ص ۷۴). مادرش با تحصیل وی مخالف بوده، ترجیح می‌داده که او به کلی دست از تحصیل علم بردارد و وقتی را یکسره صرف کسب و تجارت کند. لذا روزی به جای طعام، طبقی پر از کتاب پیشش نهاد، او پرسید این چیست؟ پاسخ داد: این همان چیزهایی است که می‌آوری. جاحظ اندوهگین شد، از خانه بیرون رفت و در مسجد جامع نشست (از سخنانش پیداست، که او از سن نوجوانی با مسجدیین که طایفه‌ای از علما و ارباب نحو و لغت بودند و در مسجد جامع بصره گرد هم می‌آمدند معاشرت داشته است: در کتاب //الحیوان، ج ۴، ص ۳۶۰ نوشته است: «وَبَيْنَمَا أَنَا جَالِسٌ يَوْمًا فِي الْمَسْجِدِ مَعَ فِتْيَانٍ مِّنَ الْمَسْجِدِيِّينَ مَمَّا يُلَى إِبْوَابِ بَنِي سَلِيمٍ. أَنَا يَوْمَئِذٍ حَدَثُ السَّنَ». و مُؤیس (بر وزن اُویس) بن عمران متکلم از اصحاب نظام نیز آنجا نشسته بود، چون او را اندوهگین دید از حالت پرسید. او آن ماجرا را برای وی نقل کرد. مُؤیس وی را به خانه‌اش برد، طعامش داد، پنجاه دینار نیز به وی بخشید. او به بازار رفت، آرد و سایر لوازم زندگی خرید و با باربران به خانه برد، اما مادرش این کار را نیز نپستید و گفت: اینها را از کجا آورده‌ای؟ از کتابچه‌هایی که پیش من نهاده‌ای؟ جاحظ پس از این واقعه پیش ابن‌الزیّات (مقتول ۲۳۳، شاعر مشهور و وزیر سه تن از خلفای بنی عباس؛ معتصم، واثق و متوقّل) رفت. ابن‌الزیّات در الأعلى چهارصد جریب زمینِ اقطاعش کرد، که به جاحظیه معروف شد (بن‌المرتضی، همان، صص ۶۹-۶۸).

خلق و حلق: جاحظ کوتاه قد، آبله رو و زشت چهره بوده و زشتی‌اش ضرب المثل شده است. از وی نقل کردند که گفته است: متوقّل مرا برای تأدیب فرزندانش دعوت کرد، چون زشتی چهره ام را دید دستور داد هزار درهم به من دادند و برگردانیدند (مسعودی، ۱۹۷۳: ۱۰۰).

باز از وی نقل شده: مرا خجالت زده نکرد مگر زنی که مرا پیش زرگری برد و به وی گفت مثل این بساز (بلات، همان، ص ۱۰۲)، من مبهوت شدم، از زرگر پرسیدم پاسخ داد، این زن از من خواسته بود برایش صورت شیطانی بسازم و من گفته بودم نمی‌دانم چگونه بسازم. لذا تو را آورد و گفت: مثل این بساز. دیگران هم دربارهٔ زشتی وی چیزها گفته و شعرها سروهه‌اند از جمله شاعری سروده است:

لو يُمسَخُ الْخَنْزِيرُ مَسْخًا ثَانِيًّا
ما كَانَ إِلَّا دُونَ قُبْحِ الْجَاحِظِ
رَجُلٌ يَنْوَبُ عَنِ الْجَحِيمِ بِنَفْسِهِ
وَهُوَ الْقَدِيْرُ فِي كُلِّ طَرْفٍ لَا حِظٌ

(بغدادی، بیتا: ۱۷۸. شارل بلات شعر منقول را به شاعری به نام احمد بن سلامه کتبی نسبت داده و مصرع چهارم را بدین صورت نقل کرده است: «وَهُوَ الْقَدِيْرُ فِي عَيْنِ كُلِّ مَلَاحِظٍ»).
برخی به تندخوبی وی نیز اشاره کرده و او را مُشَوَّهَ الْخُلُقِ خوانده‌اند (ابن خلکان، همان، ج ۳، ص ۴۷۱؛ ابن عماد حنبلي، ج ۲، ۱۳۵۰: ۱۲۷). با وجود این گویند چون در برابر آینه می‌ایستاده، دست به چهره و محاسنش می‌کشیده و می‌گفته است: الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي أَحْسَنَ خُلُقَى كَمَا أَحْسَنَ خَلَقَى! (جاحظ، ۱۳۴۳ مقدمه)

اما با این زشتی‌های ظاهری از زیبایی‌های معنوی بهره‌ها داشت. خوش خط، نکته سنج، نکته دان، نکته پرداز، نیکو محضر، خوش مشرب و در فصاحت و بلاغت انگشت نما و ضرب المثل و خلاصه صاحب فضایل کثیری بود. مردم اعمّ از خواص و عوام با شوق و ذوق به درک مجلس و محضر و استماع لطائف و حکایاتش می‌شتابتند و از فضایل و برکاتش بهره‌ها می‌بردند. اهل ادب درباره‌اش چیزها نوشتند و حکایات‌ها نقل کردند که ما در آینده آنجا که دربارهٔ سعّه دانش و گسترهٔ فرهنگ وی سخن می‌گوییم نقل خواهیم کرد.

شدّت شوق و علاقه به کسب دانش: از گذشته شدت علاقه وی به کسب دانش معلوم شد. گفتیم او از کودکی به تحصیل علم و معاشرت با علماء علاقه داشت و علی‌رغم مخالفت مادرش، با سعی فراوان کسب دانش پیش گرفت، هر مانعی که پیش آمد از میان برداشت و به هر وسیله‌ای که امکان داشت دست یازید، تا در عالم علم و ادب به مقامی عالی و درجه‌ای رفیع نایل آمد و به تعلّم و تدرّس پرداخت و نامش را برای همیشه در دانشنامهٔ فرهنگ بشری جاودان ساخت.

جاخط در اثر شدت علاقه به کسب علم، به تعلمات رسمی بسنده نمی‌کرد و از شعرا و خطبایی که به مربد^(۱) رفت و آمد می‌کردند و حتی از اعراب امی فصاحت می‌آموخت (یاقوت، همان، ص ۷۵؛ سمعانی، همان) و در شدت حرصش به کسب دانش همین بس که نوشته‌اند: برای مطالعه کتب، دگان صحافان کرایه می‌کرد و به همین منظور شبها در آنجا می‌خوابید و هر کتابی که به دستش می‌رسید از اول تا به آخر به مطالعه آن می‌پرداخت (ذهبی، ۱۴۰۶: ۲۰۰؛ ۱۴۱۵: ۴۱۳، نمرة ۱؛ ابن‌التدیم، بیتا، ص ۱۷۵؛ همان، ۱۳۴۳: ۳۰۴).

یاقوت از بوهفان عنبری (فو ۱۹۵۰، شاعر و لغوی) نقل می‌کند که گفته است: من هرگز نه دیده ام و نه شنیده ام کسی را که بیشتر از جاخط دوستدار کتب و علوم باشد که هرگز کتابی به دستش نمی‌رسید مگر اینکه آن را تماماً می‌خواند (یاقوت، همان، ص ۷۵).

مشايخ و استادان: از استادان بزرگی که در عصر وی از عالمان سرشناس دارالاسلام بودند علم و ادب آموخت از جمله از ابوعبیده (معمر بن مُثنی، فو ۵۰۹)، أصمی (ابوسعید لغوی نحوی، فو ۵۲۱۴) و ابوزید انصاری (فو ۵۲۱۴) حدیث شنید، از ابوالحسن اخفش (نحوی، شاگرد سیبویه معروف، فو ۵۲۱۵) نحو آموخت، دوست او بود (همان). و او را اعلم ناس می‌شناخت ولی گاهی هم با وی به مخالفت برمی‌خاست (بلات، همان، ص ۱۸۱). در علم کلام شاگرد نظام و مرید وی شد (ذهبی، ۱۹۶۰: ۴۵۶؛ بلات، همان، ۱۱۷)، با اینکه بیست سال از نظام بزرگتر بود. زیرا استاد در کلام مقامی بسیار ارجمند داشت. قبلًا اشاره کردیم که او جز استادان مشهور، فصاحت را در بازار مربد بصره از اعرابی که بدانجا رفت و آمد داشتند فرا گرفت و به روایتی از ابویوسف قاضی معروف، صاحب ابوحنیفه (فو ۱۸۲۵)، یزید بن هارون (محدث مشهور، فو ۵۰۲)، سری بن عبدویه، حاجاج بن محمد بن سلمه حدیث، و از ثمامه بن آشرس علم حدیث آموخت و با نویسنده‌گان و مترجمان مشهور فُرس و سریان آمیزش کرد و از آنها نیز بهره برد (سمعانی، ۱۹۶۳: ۱۶۲-۱۶۳؛ سندوبی، همان، ص ۲۸-۲۹؛ احمد امین، ۱۹۵۶: ۴۰۹) و فرهنگ فارسی را از کتابهای ابن‌مقفع فرا گرفت (همان). از عده‌ای از جمله ابویوسف قاضی و حاجاج بن محمد روایت کرد (سمعانی، همان). البته بیشتر به نقل روایاتی پرداخت که با عقیده‌اش موافق و با طبیعتش سازگار بود. عده‌ای نیز از جمله ابوبکر عبدالله بن أبي داود سجستانی

محدث معروف (فو ۵۳۱۶) و خواهرزاده‌اش یموت بن مزرع عبدي بصرى (ابوبكر محمد بن موسى، فو ۴۰۴) اديب اخباری از وي روایت کرده‌اند. ابوالفرج هم به روایت یموت بن مزرع از جاحظ، و جاحظ از تمامه اشاره دارد (ابوالفرج اصفهانی، ج ۱۰، ۱۱۶، ج ۴، ص ۵۲). اما اهل حدیث او را ثقه و مأمون نشناختند و از اهل بدع قلمداد کردند و بدین ترتیب روایتش را معتبر ندانستند و حتی ابوبکربن أبي داود که از وي روایت کرده، گفته است: من به حذافت و کیاستش و ثوق دارم ولی به دیانتش و ثوق ندارم (خطیب، همان، ص ۲۱۸، ۲۱۳). ذهبی و ابن حجر هم پس از این که از ثعلب (ابوالعباس احمد بن یحیی بن زید، فو ۵۲۷۱) نقل کرده‌اند که او ثقه و مأمون نبوده، خود نظر داده‌اند که او از ائمه بدع بوده است (ذهبی، نمرة ۶۳۳۳، ص ۱۶۷؛ ابن حجر، ۱۳۳۰، ص ۳۵۵).

ابن حجر می‌نویسد: اسماعیل بن صفار گفت، شنیدم ابوالعناء (ابومحمد بن قاسم، ادیب و محدث معروف، ۲۸۲-۱۹۱) می‌گوید: من و جاحظ حدیث فدک (معلوم نشد مقصود از حدیث فدک چیست؟!) را وضع کردیم و در پیش شیوخ بغداد خواندیم همه پذیرفتند مگر ابن شیبہ علوی (احتمالاً محمدبن عثمان بن أبي شیبہ، محدث امامی، فو ۵۲۹۷) که از قبول آن امتناع ورزید (همان، ص ۳۵۶).

مسافرتها: مسعودی آنجا که عقیده وي را درباره نهر مهران که نهر سند است نقل کرده، در مقام انتقاد نوشته است که او کثیر السفر نبوده، دریاها نپیموده و راهها و شهرها را نمی‌شناخته است (مسعودی، همان، ج ۴، ص ۲۹). بلی، ولی او برای همیشه در بصره نمانده و برای مدتی از آن شهر خارج شده، به بغداد و از آنجا به سامرا و آنطاکیه و شاید هم به مصر رفته است (شفیق جبری، همان، ص ۵۶)، و از متن کتاب الحیوان نیز برمی‌آید که او به روم و شامات رفته و شهرهای بزرگی را دیده است (جاحظ، همان، ج ۳، ص ۴۵۳، ۴۰۴، ۳۲۱). چنان‌که در آینده خواهیم نوشت او کتابی هم به نام الأوطان والبلدان تألیف کرده است. البته قابل ذکر است که او پیش از خروج از بصره به علم کلام توجه داشته و به مذهب اعتزال گرویده بوده (بلات، همان، ص ۳۷۹)، ولی مسلماً تکاملش در این علم بعدها بیشتر در بغداد صورت گرفته است.

مسافرت به بغداد: بغداد در اواخر قرن دوم و اوایل قرن سوم، مرکز سیاسی و فرهنگی عالم اسلام بود و برگزیدگان اهل علم و فضل و ارباب حرف و مطامع را به خود

جذب می‌کرد. جاحظ نیز در سال ۲۰۴ هجری- سال ورود مأمون به بغداد-در حالی که سنتش از پنجاه تجاوز کرده بود جذب و روانه این شهر شد و به دربار خلافت عباسی راه یافت و در صف مقرّبان خلیفه درآمد. به احتمال قوی علت این تقرّب همان کتاب //امامه اوست که خوشایند خلیفه واقع شد، که او نوشه است: خلیفه آنچه را که بدان دستور داده بود در آن کتاب یافت (یاقوت، همان، ص ۷۹).

جاحظ تا آن اندازه در پیش خلیفه تقرّب یافت که از طرف او به صدارت دیوان رسائل منصوب گردید. اما او بیش از سه روز در این مقام نماند، که استغفا کرد و خود را کنار کشید (جبیری، ۱۹۶۸م، ص ۱۹)، که کار دیوانی را با ذوق و سلیقه و روحیه آزادمنشی و دانش دوستی خود سازگار نیافت، و پس از کناره‌گیری از صدارت به تکمیل و تدوین معارف پرداخت و به قرائت کتب همت گماشت. او علاوه بر متون عربی، کتابهایی را که از یونانی و غیریونانی از جمله فارسی به زبان عربی ترجمه شده بود مطالعه کرد و به معاشرت بزرگان معترزله توفیق یافت و آنچه از مذهب اعتزال در کمون داشت به منصبه ظهرور رسانید (احمد امین، همان، ص ۴۰۹-۴۰۸). از منابع معتبر برمی‌آید که، او در این شهر با متكلّمان سرشناسی همچون ابوشمر معترزلی، ٹمامه بن آشرس نمیری، علی بن هیشم کاتب مشهور و نظام، استاد بزرگ کلام اعتزال معاشرت و مجالست داشته است (بلات، همان، ص ۱۱۷). به روایتی، قبلًا هم در بصره در مجلس ابوالهذیل علّاف با نظام آشنا بوده است. او در بغداد به علم و ادب شهرت یافت. علما و ادباء و طلاب از فرق و ملل مختلف به وی روی آوردند. فراء (ابوزکریا یحیی بن زیاد دیلمی، فو ۵۰۷) ادیب سرشناس و نحوی معروف و دوستدار علم کلام برای آموختن علم کلام پیشش شتافت، ولی بنا بر تشخیص وی استعداد فراگیری این علم را نداشت (سنندوبی، همان، ص ۲۴). چون مأمون درگذشت و خلافت به معتصم انتقال یافت او ملازم محمد بن عبدالملک معروف به ابن‌الرّیّات (أبو جعفر محمد بن عبدالملک، ۲۳۳-۱۷۳هـ، ادیب و وزیر چند تن از خلفای بنی عباس) شد و کتاب الحیوان (فو ۵۲۳) خود را به وی اهدا کرد و از احمد بن أبي‌دؤاد (فو ۵۲۳) که دشمن ابن‌الرّیّات بود دوری گزید و چون ابن‌الرّیّات در سال ۲۳۳ به دست متوكّل به قتل رسید، از ترس ابی‌دؤاد به بصره گریخت، اما دیری نپایید که گرفتار شد.

ولی با زبان آوری ویژه‌ای که مخصوص وی بود از خشم ابی‌دؤاد نجات یافت و مورد مهرش قرار گرفت و کتاب *البيان والتبيين* خود را به وی اهدا کرد و پنج هزار دینار گرفت. سرانجام او به بصره بازگشت و ظاهراً تا آخر عمر در آنجا ماندگار شد و به تألیف و تصنیف پرداخت سرانجام دچار فلچ شد، از مردم کناره‌گیری کرد، مردم نیز از وی دوری جستند و یارانش جز معذوبی از دورش پراکنده شدند، اما با وجود پیری مثل همیشه دست از کتابت برنداشت و حداقل برخی از فصول کتاب *الحيوان* خود را در این ایام نگاشت (*الحيوان*، ج ۴، ص ۲۰۹). شایسته ذکر است در حالی که بعضی مسافرت وی را به مصر و دمشق محتمل دانسته‌اند (بلات، همان، ص ۳۶۹)، سندوبی سفرش را به مصر قطعی می‌داند و می‌نویسد: در کتاب *الحيوان* دیده که او وارد مصر شده و برای مشاهده و اختیار حیوانات در آنجا مدتی اقامت گریده است (سندوبی، همان، ص ۷۹). ظاهراً او به زیارت بیت‌الله الحرام توفیق نیافته و این فرضیه الهی را انجام نداده است و این از یک متکلم معتزلی، یعنی فیلسوف عقل گرا به‌ویژه جاحظ بعيد نماید.

مرگ: او در آخرین روزهای زندگی دیگر قدرت بر کتابت نداشت، که به بیماری‌های سختی دچار شده بود. از مبرّد (محمدبن یزید بصری، مکنی به ابوالعباس، فو ۵۲۸۵) نقل شده که گفته است: شنیدم جاحظ می‌گوید: طرف چپ بدنم مفلوج است، اگر با قیچی ببرند حس نمی‌کنم، طرف راست بدنم منقرض است، اگر پشه‌ای به آن بخورد متالم می‌شوم، سنگ مثانه دارم، نمی‌توانم به آسانی ادرار کنم و بدتر از همه، درد پیری است که نود و شش سال دارم (یاقوت، همان، ص ۱۱۴؛ ابن‌خلکان، همان، ص ۴۷۳) و او این شعر را می‌خوانده است:

كما قد كنتَ أَيَّامَ الشَّبابِ	أَتَرْجُوا أَنْ تَكُونَ وَ أَنْتَ شِيخٌ
دَرِيسُ كَالْجَدِيدِ مِنَ الثَّيَابِ	لَقَدْ كَذَبَتْ نَفْسُكَ لَيْسَ ثُوبٌ

(سماعی، *الأنساب*، ص ۱۶۲؛ خوانساری، *روضات الجنات*، ۱۳۹۲: ۳۲۵)

او در عصر خلافت المعتز بالله (یاقوت، همان، ج ۱۶، ص ۱۱۴) و یا المهدی (مسعودی، همان، ج ۴، ص ۱۹۵) در محرم سال ۲۵۵ و یا ۲۵۶ هجری از دنیا رفت. به روایتی مرگش در اثر ریختن مجلدات و طبقاتی کتاب بر روی وی اتفاق افتاده است (ابن‌عمادحتبلی، همان، ج ۲، ص ۱۲۲).

چنان‌که ملاحظه شد، دوره عمر جاحظ تاریخ یک قرن، آن هم، قرن حرکت و شکوفایی فرهنگی و رخداد اتفاقات حاد و تعیین کننده سیاسی بوده است. او در این مدت، خلافت چند تن از خلفای عبّاسی را دید. در خلافت مهدی (۱۵۸-۱۶۹) به دنیا آمد. در خلافت هادی (۱۷۰-۱۶۹) کودک و در خلافت هارون (۱۹۳-۱۹۰) جوان بود، نزاع میان امین و مأمون را مشاهده کرد، در خلافت امین (۱۹۳-۱۹۸) و مأمون (۱۹۸-۲۱۸) در سن کمال و مردی پخته و آزموده بود. نفوذ و سلطه ایرانیان را در دستگاه خلافت دید. در عصر معتصم (۲۱۸-۲۲۷) سطوت و غلبهٔ تُرك را مشاهده کرد، دورهٔ واثق (۲۲۷-۲۳۲) را نیز دریافت، در خلافت متوکل (۲۴۷-۲۳۲) که دورهٔ شکست معتزله بود حضور داشت و پایان زندگی‌اش که با بیماری‌های گوناگون و به قول خودش بدتر از همه درد پیری دست و پنجه نرم می‌کرد، مصادف دوران منتصر (۲۴۸-۲۴۷)، مستعین (۲۴۸-۲۵۲)، معتز (۲۵۲-۲۵۵) و مهتدی (۲۵۵-۲۵۶) بود و سرانجام در عهد خلافت معتز و یا مهتدی (۲۵۵-۲۵۶) پس از حدود یک قرن با کوله باری از علم و تجربه و فرهنگ و ادب از دنیا رفت و آثار ادبی و علمی و فلسفی کثیری از خود به یادگار گذاشت.

سعهٔ دانش: او از فرهنگ دوستان و معارف خواهان و آگاهان عصر و روزگارش بوده است. در گذشته اشاره شد که او از کودکی با فقر و تنگدستی و بدتر از آن تحمل ملامت و سرزنش مادرش به تحصیل علم پرداخته، اما چنان‌که گذشت از خوش آمد روزگار به مصاحبত مردان دانش پرور و علم دوست و به شاگردی معلمان و استادان حاذق و وارد و شاگردپرور توفیق یافته و با حرص و ولع خاصی به مطالعه کتب اهتمام ورزیده، تا آنجا که هر کتابی را که به دستش می‌رسیده از آغاز تا پایان می‌خوانده است. از مطالعه آثارش برمی‌آید که در زبان و ادبیات تازی یگانه روزگارش بوده و در مسائل علمی و فلسفی و امور اجتماعی بیش از پیشینیانش تفکر و تأمل و پژوهش و تحقیق کرده است. او عالمان و فیلسوفان یونانی و غیریونانی را اعمّ از الهی و طبیعی می‌شناخته، آثاری از آنها را به زبان عربی خوانده و تا حد زیادی از عقاید و افکارشان در زمینه‌های مختلف علمی و فلسفی مطلع بوده است.

جاحظ در کتب و رسالتش بهویژه در کتاب *الحیوان* از ارسسطو و دیگران نام برد و پارهای از عقاید و آرایشان را نقل کرده است. اما او مانند سایر استادان معترضی از روش‌های علمی و فلسفی به روش حسی و تجربی گرایش داشته و بیشتر به تقریر و تحریر آرای فلاسفه طبیعی پرداخته تا عقاید فلاسفه الهی، ولی نه بدین جهت که از فهم و درک آرای فلاسفه غیرطبیعی ناتوان بوده است، بلکه بدین علت که روش و اندیشه فلاسفه طبیعی را می‌پسندیده و آن را بر روش فلاسفه الهی برتری می‌داده است.

بحث تفصیلی در مقام ادبی و اهمیت علمی و فلسفی او از حوصله یک مقاله بیرون و نیازمند تألیف مقالاتی متعدد و بلکه کتابی مستقل است.

آنچه در اینجا شایسته ذکر می‌نماید ذکر شواهدی چند از اقوال صاحب‌نظران و ارباب علم و فضل از مسلمان و غیرمسلمان و از موافق و مخالف است که به سمعه علم و گستره اطلاعاتش شهادت داده‌اند. ثانیاً ذکر نام برخی از آثارش، که حکایت از حذاقت و مهارت وی در زبان و ادب عرب و اطلاعات وسیعش از علوم و معارف زمانش دارد، و در ضمن اشاره به روش و سبک و سیاق کلام و عقاید و افکار فلسفی‌اش که نشانگر قدرت تفکر و تعقل و تفلسف و کلامی اوست. و اما تفصیل آرای فلسفی و کلامی وی از وظيفة این مقاله خارج است و ما آن را در تحقیقی جداگانه انجام داده‌ایم و در سال ۱۳۸۴ ش در جلد ششم *دانشنامه جهان اسلام* به چاپ رسیده است.

نظر بزرگان علم و ادب درباره جاحظ: از ابوالفضل بن عمید نقل شده که: «ثلاثةٌ علوم الناسُ كَلَّهُمْ عِيَالٌ»، در بلاغت و فصاحت و معانی و بیان عیال ابوعثمان جاحظ‌اند. یعنی همچنانکه اعضای خانواده نیازمند سرپرست خانواده هستند و بدون او خانواده‌ای نخواهد بود، همچنین خانواده وسیع ادب در بلاغت و فصاحت و معانی و بیان نیازمند جاحظ‌اند و بدون آثار ادبی وی دوام و بقایی نخواهند داشت (یاقوت، همان، ص ۱۰۳).

او در مقام تعظیم جاحظ و اهمیت آثار وی گفته است که: «*كُتُبُ الْجَاحِظِ تَعْلُمُ الْعَقْلَ أَوَّلًا وَالْأَدَبَ ثَانِيًّا* (همان)»: (کتابهای جاحظ نخست عقل می‌آموزد و پس از آن ادب یاد می‌دهد). ثابت بن قرہ هم توصیف مرتبه علم و ادب و بلاغت و درایت وی را با این بیت آغازیده که:

عَقِيمَ النِّسَاءُ فَلَا يَلِدُنْ شَبِيهَهُ
إِنَّ النِّسَاءَ بِمِثْلِهِ عَقِيمٌ

و پس از آن در مدح و ستایش داد سخن داده و گفته: «خطیب المسلمين، و شیخ المتكلمين و مدرّه (زعیم) المتقدمین والمتاخرین، إن تکلم حکی سحبان (فو۵۴)، خطیب شهیر عرب که در سخنوری و بلاغت ضرب المثل است) فی البلاغة (در بلاغت همانند سحبان می‌نمود) و إن ناظر ضارع النّظام فی الجدال (در مناظره با نظام برابری می‌کرد)...شیخ العرب و لسان العرب»؛ جامع زبان و قلم و فطنت و علم و رأی و ادب و نثر و نظم و ذکاء و فهم بود (همان، ص ۹۵).

ابوالقاسم اسکافی (علی بن محمد) گفته است: «استظهار و پشت گرمی من در بلاغت بر سه چیز است: قرآن، کلام جاحظ و شعر بختی (همان، ص ۱۰۳) (ولید بن عبید طائی، فو۲۸۴، ادیب و شاعر معروف)».

ابوحیان توحیدی (محمدبن عباس) نیز در ستایش مقام فرهنگی وی کتابی نوشته و آن را *تقریظ الجاحظ* نام نهاده است (همان، ص ۹۵).

از موافقان: ابن مرتضی و قاضی عبدالجبار نقل کرده‌اند که او در جمیع علوم از نوادر روزگارش به شمار می‌آمده، جامع علم کلام، فصاحت، اخبار، شعر، فقه، تأویل قرآن و ایام عرب بوده است (ابن المرتضی، همان).

از مخالفانش: ابن قُتیبیه (محدث معروف ایرانی تبار، ۲۷۶-۵۲۱۳) که از اعلام اهل الحديث و از حیث عقیدتی از مخالفان سرخست جاحظ است، اقتدار او را در استدلال و احتجاج ستوده و با این عبارت با شکوه «و هو آخر المتكلمين والمعايير على المتقدمين» به تکریم و تحسینش پرداخته است، و برای به ثبوت رساندن قدرت بیان و نیروی استدلالش نوشته است: او در دلیل تراشی ترزیان و خوش بیان است، قدرت این را دارد که کوچک را بزرگ و بزرگ را کوچک، خرد را کلان و کلان را خرد بنمایاند. چیزی را بیگازد و نقیضش را به همان قوت بسازد. به برتری سیاه بر سفید برهان آورد و همچنین برتری سفید را بر سیاه مدلل دارد. گاه به سود عثمانیان دلیل تراشد و گاهی راضیان را از عثمانیان برتر شناسد (ابن قتیبه، ۱۳۲۶: ۷۱).

مسعودی (ابوالحسن علی بن حسین، فو۴۶/۳۴۵-۵۳۴) با وجود اشاره به انحراف عقیده‌اش، در مقام ستایش از علم و فضلش نگاشته است: «احدی از راویان اخبار و اهل علم شناخته نشده که بیش از وی کتاب نوشته باشد و با وجود اینکه مشهور به انحراف بوده، کتبش زنگ اذهان را می‌زدایند و برای همین روش ارائه می‌دهند، زیرا آنها را با بهترین نظم، منظمه و با نیکوترين ترتیب، مرتب و با فصیح ترین لفظ، مزین کرده است. هرگاه می‌ترسد که خواننده دلتانگ شود و شنونده به ستوه آید، ناگهان از جد به هزل روی می‌آورد و از حکمت بلیغ به نادره‌ای ظرفی می‌پردازد و خلاصه او را از اسلاف و اخلاف معتزله مثل و مانندی دیده نشده است (مسعودی، ج ۴، ص ۱۹۵-۱۹۴)». مؤلف شنرات اللّه نوشته است: «کان بحراً من بحور العلم و رأساً في الكلام والإعتزال (ابن عماد حنبلي، همان)».

خطیب بغدادی (ابوبکر احمد بن علی بن ثابت، ۴۶۳-۵۳۹) حافظ معروف حدیث، او را مصنّفی نیکوکلام و بدیع التّصانیف شناسانده است (خطیب، همان، ص ۲۱۳). یاقوت حموی (یا یاقوت رومی، شهاب الدّین ابوعبدالله، ۶۲۶-۵۷۵) دایرة المعارف نویس معروف اسلامی، هوش و ذکایش را ستد و بی نیاز از وصف و تعریف معرفی کرده است (یاقوت، همان، ص ۷۴). مرزبانی از ابوبکر احمد بن علی نقل کرده که جاحظ در کلام از علم وسیع و تبحر کثیری برخوردار بوده و حدود آن را به دقّت ضبط می‌کرده و در علم کلام و غیر آن از علوم دین و دنیا از اعلم ناس به شمار آمده است (همان، ص ۷۵). ذهبی در توصیف‌ش نوشته است: «العلامة المُتَّبَّر، ذوالفنون (ذهبی، ج ۱۰، نمره ۱۹۴۷، ص ۱۲)». بالآخره سید محمد باقر خوانساری امامی نیز با عنوانین ذیل: «الشيخ اللّاظظي الحبر الجامع الحافظ» به اجلالش پرداخته است (خوانساری، همان، ص ۳۲۴).

خاورشناسان و نویسنده‌گان جدید عرب زبان نیز توانستند از تبحر و مهارت وی در فنون ادب و علوم زمانش سخن رانده‌اند و چنان‌که خواهیم نوشت به جستجوی آثار و تصحیح و تحقیق و نشر آنها همت گماشتند. شارل بلات (Charles Pellat) استاد سابق دانشگاه سورین، پس از بیان این نکته که ادب جاحظ بر سه رکن مرتکز است؛ میراث عربی، حکمت فارسی و حکمت هندی، می‌نویسد: «جاحظ ادیب است و لکن اریب و

بصیر است (بلات، همان، ص ۳۸۵-۳۸۴) و او حقاً «معلم العلم والادب» است (همان، ص ۳۹۰)». آقای دکتر فوزی عطوی در کتاب اعلام الفکر العربي با عنوان مطنطن و با شکوه «الجاحظ دائرة معارف عصره (فوزی عطوی، الجاحظ دائرة المعارف عصره، ۱۹۸۸م)» به اجلالش پرداخته است. و بالاخره آقای عبدالامیر علی مهتاً مصحح برخی از رسائل وی می‌نویسد: «در شخصیت ادبی جاحظ همین بس که او زبان عرب را زبان حیات و زندگی ساخت، که به هر علمی سخن می‌گوید و از هر فنی خبر می‌دهد (جاحظ، ۱۹۸۸، ص ۱۰)». و بالاتر از همه چنان‌که گذشت، سخن بسیار پرمعنی و باشکوه آقای حسن سندوبی پژوهنده سرشناس ادب جاحظ و آثار اوست که نوشت: «بعد از جاحظ، لقب جاحظ عنوان جامعیت فنون علوم، اصناف آداب و... شناخته شد و اکابر و اعلام علم و ادب به داشتن این لقب به خود می‌باليددند (سندوبی، همان، ص ۱۰)».

زهد و پارسایی: او هرگز به زهد و پارسایی شهره نبوده، حتی موافقان و همفکرانش نیز درباره زهد و پارسایی وی تصریحاً یا تلویحاً چیزی نگفته و ننوشته‌اند. مخالفانش که اغلب از اصحاب الحديث‌اند، از کذب و فسق و نفاقش سخن‌ها گفته، کذاب و اضع حدیث و حتی تارک نماز شناسانده و حتی نوشته‌اند به حدیث استهزا می‌کرده است (ابن قتیبه، همان، ص ۷۲).

خطیب بغدادی نقل می‌کند که ابن‌ابی‌الذیال محدث گفته است، من در ولیمه‌ای حاضر شدم که جاحظ نیز حاضر بود. وقت نماز ظهر فرارسید، ما نماز خواندیم و او نماز نخواند، باز وقت نماز عصر فرا رسید، ما نماز خواندیم باز او نماز نخواند. وقتی که عزم ترک مجلس کردیم جاحظ به صاحبخانه گفت: نماز نخواندن من به حکم مذهبی - یا به ایجاب سببی بود - آیا تو را از آن آگاه کنم؟ صاحبخانه بدو گفت (یا بدو گفته شد) من گمان نمی‌کنم تو را در نماز مذهبی باشد، مگر ترک آن (خطیب، همان، ص ۲۱۷). ابن خشّاب یا ابن خشبہ (محمد بن محمد) در اختلال الحديث (ابن حجر، همان، ص ۳۵۶) و ابن قتیبه در مختلف الحديث (ابن قتیبه، همان) او را مستهزء و اضع حدیث و کذاب شناسانده و در عین حال او را شخصی مردّ و سرگردان که از داشتن عقيدة ثابتی

برخوردار نیست معرفی کرده‌اند. ذهبی نوشه است: «کان ما جناً قلیل الدین، له نوادر (ذهبی، سیر علام النبلاء، ج ۱۰، ص ۱۳)».

پی‌نوشت:

- ۱- مِربد به کسر میم و فتح با، بازار وسیعی بوده در بصره، که اعراب بدوی فروش مواشی خود به آنجا رفت و آمد داشتند و مانند سوق گَنَّاطِ جاهلیت شعر و ادبای برای عرضه آثار خود در آنجا گرد هم می‌آمدند.
- ۲- حسا: نوشید؛ آذاذی: شراب فُساق؛ عقار: شراب؛ پایسخت: شراب یا هر چیزی که زیر پا می‌ریزند.
- ۳- ابن بطريق: أبو يحيى البطريقي (فویان سالهای ۱۷۹ و ۱۹۰ هـ) مترجم معروف.
- ۴- ابن ناعمه: عبدالمسيح بن عبدالله حمصی، از مترجمان به زبان عربی و سریانی است.
- ۵- ابن فهر: به احتمال قوی حبیب بن فهر، ملقب به عبد یشویع مطران موصلى است که کتابهای بسیاری برای مأمون ترجمه کرده است.
- ۶- خالد بن عبدالملک مروزی از اکبر منجمین عهد مأمون.
- ۷- بختیشوع بن جرجیس (فویان ۱۸۵ هـ) که از اطبای جندی شاپور بوده است.

منابع:

- ابن حجر عسقلانی، ۱۳۳۰ هـ.ق، لسان المیزان، طبع اول، حیدرآباد.
- ابن خلدون، مقدمه، طبع چهارم، بیروت، بیتا.
- ابن خلکان، ۱۳۹۷ هـ/ ۱۹۷۷ م، وفیات الأعیان، تحقیق احسان عباس، بیروت، دارصادر.
- ابن عmad حنبلي، ۱۳۵۰ هـ، شذرات الذهب فی أخبار من ذهب، قاهره.
- ابن قتیبه دینوری، ۱۳۲۶ هـ، تأویل مختلف الحدیث، مصر، مطبعة کردستان العلمية.
- ابن المرتضی، ۱۳۸۰ هـ/ ۱۹۶۱ م، طبقات المعتزلة، بیروت.
- ابن التدیم، الفهرست، قاهره، مطبعة الاستقامه، بیتا.
- ابن التدیم، ۱۳۴۳ ش، الفهرست، ترجمه و تحقیق رضا تجدد، طبع اول، تهران، انتشارات کتابخانه ابن سینا.
- ابوالفرج اصفهانی، الأغانی، افست دارالکتب، بیتا.
- ابوهلال عسکری، کامل الصناعتين، بیجا، بیتا.
- البیرنی، فلسفه المعتزلة، مصر، اسکندریه، بیتا.
- امین، احمد، ۱۹۸۶ م، ضحی الإسلام، چاپ پنجم، مصر.
- بغدادی، الفرق بین الفرق، قاهره، بیتا.

- بلات، ابراهيم كيلاني، *الجاحظ في البصرة وبغداد وسامراء، دمشق، دار الفكر، بيروت.*

جاحظ، عمرو بن بحر، ١٩٤٨م، *البيان والتبيين، تحقيق عبد السلام محمد هارون،* قاهره.

جاحظ، عمرو بن بحر، ١٩٤٨/٥١٣٦٧م، *البيان والتبيين، تحقيق عبد السلام محمد هارون،* قاهره.

جاحظ، عمرو بن بحر، ١٣٤٣ش، *التاج، ترجمة محمد خليلي،* تهران، ابن سينا.

جاحظ، عمرو بن بحر، ١٣٣٤، *ثلاثة رسائل في الدّم اخلاق الكتاب، تحقيق فنكل،* قاهره.

جاحظ، عمرو بن بحر، ١٣٥٨/١٩٦٥م، *الحيوان، ج ١، تحقيق عبد السلام هارون، مصر، ج ٤، طبع سوم،* بيروت، ١٣٨٨/١٩٦٩م.

جاحظ، عمرو بن بحر، ١٩٨٨م، *رسائل الجاحظ، تحقيق عبد الأمير على مهنا،* طبع اول، بيروت.

جاحظ، عمرو بن بحر، ١٣٥٢/١٩٣٣م، *الرسائل الكلامية، تحقيق حسن سندوبى،* طبع اول، قاهره.

جاحظ، عمرو بن بحر، ١٤١١/١٩٩١م، *الرسائل الكلامية، تحقيق عبد السلام محمد هارون،* طبع اول، بيروت، دار الجيل.

جاحظ، عمرو بن بحر، ١٩٨٧م، *الرسائل الكلامية، تحقيق على ابوملحم،* طبع اول، بيروت، مكتبة الهلال.

جاحظ، عمرو بن بحر، رسالة في الرد على النصارى، چاپ فنکل.

جاحظ، عمرو بن بحر، ١٩٤٣م، *مجموع رسائل الجاحظ، تحقيق پاول کراوس، محمد طه الحاجري،* قاهره، مطبعة لحنة التأليف والترجمة والنشر.

جبر، جميل، ١٩٦٨م، *الجاحظ في حياته وادبه وفكره،* لبنان.

جبر، جميل، *الجاحظ ومجتمع عصره،* بيروت، بيتا.

خطيب بغدادي، تاريخ بغداد، بيروت، بيتا.

خوانساري، ١٣٩٢هـ، سيد محمد باقر، روضات الجنات، ج ٥، قم.

ذهبى، سير أعلام النبلاء، ج ١٠، بيروت، دار الفكر.

ذهبى، سير أعلام النبلاء، ج ٩، قاهره.

ذهبى، ١٩٦٠م، العبر فى خبر من عبر، تحقيق صلاح الدين المنجد، الكويت.

ذهبى، ميزان الاعتدال، تحقيق بجاوى، دار الفكر العربي، بيتا.

زرکلى، خيرالدين، ١٩٩٩م، *الأعلام،* طبع سوم، بيروت.

سمعاني، ١٩٦٣/٥١٣٨٣م، *الأنساب،* طبع اول، حيدرآباد دكن.

سمعاني، *الأنساب، ج ٣،* قاهره، مكتبة القدس، بيتا.

سندوبى، حسن، ١٩٣١/٥١٣٥٠م، *أدب الجاحظ،* طبع اول، قاهره.

شفيق جبرى، ١٩٣٢/٥١٣٥١م، *الجاحظ، معلم العقل والأدب،* دمشق.

شیخ مفید، ۱۳۶۲ش، مجالس در مناظرات، تهران.

فاروق اسعد، ۱۴۰۰هـ/۱۹۸۰م، مع بخلاء الجاحظ، طبع سوم، بیروت، دارالافق الجديدة.

قالی، ابوعلی، الامالی، مصر، افسٰت بیروت، بیتا.

مرزبانی، ابوعبدالله محمدبن عمران، نورالقبس المختصر من المقتبس، تحقيق روئیف زلہایم

مسعودی، ۱۹۷۳م، مررّوج الذهب، طبع پنجم، بیروت.

مهنا، عبدالعلی، ۱۹۸۸م، فوزی عطوی، الجاحظ دائرة المعارف عصره، بیروت، دارالفکر.

یاقوت حموی، ۱۳۳۰هـ، معجم الأدباء، ج ۴، حیدرآباد.